

بحران تمدن اسلامی در عصر مغول

دکتر عبدالرسول خیراندیش*

چکیده

مورخان مسلمان قرن هفتم هجری، حمله مغولان به جهان اسلام را از دو بعد بیشتر توجه کرده‌اند، یکی کشتار مردمان و دیگری انقراض خلافت عباسی بغداد. اما با استقرار حاکمیت مغولان، ممانعت آنان از اجرای شریعت اسلام و بخصوص انجام فریضة حج بیش از همه توجه مورخان را به خود جلب کرد. سرانجام با قبول اسلام از سوی مغولان و به تبع آن از میان برداشته شدن موانع اجرای شریعت، سفر حج برقرار شد در حالی که تعارض با خلافت (عباسیان مصر) همچنان ادامه داشت.

لذا منابع تاریخی از قرن هشتم به بعد، هجوم مغولان به جهان اسلام و فرایند طولانی اسلام‌پذیری آنان را بحرانی کوتاه در حیات دیرپای تمدن اسلامی دانسته‌اند.

اگر چه در خصوص محدوده زمانی عصر مغول در تاریخ تمدن اسلامی اتفاق نظری در منابع تاریخی وجود ندارد، اما درباره مفهوم آن که چیزی جز کشتار، ویرانی، تخریب و نابسامانی نیست همگان متفق القول هستند. بدون شک تهاجم و تسلط مغولان بر جهان اسلام واقعه‌ای عظیم در تاریخ تمدن و فاجعه‌ای هول‌انگیز در تاریخ ملل مسلمان بوده است. زیرا مسلمانان، هیچ‌گاه روزگاری تلخ‌تر و شرایطی ناگوارتر از آن دوران را ندیده بودند. ابن‌اثیر، مورخ مسلمان (متوفی ۶۲۹ ه. ق) که در اثر بزرگ خود، الکامل فی التاریخ، تاریخ اسلام را از ابتدا تا روزگار حیات خویش به رشته تحریر درآورده است، شدت فاجعه حمله مغول را تا به حدی می‌داند که در خود تاب و توان پرداختن به آن و نگارش تاریخ این واقعه را نمی‌دید. او در این باره می‌نویسد:

«چند سال بود که از ذکر این حادثه خودداری می‌کردم زیرا آن را بسیار بزرگ و هولناک می‌شمردم و از یادآوری آن اکراه داشتم. لذا در این راه یک پاپیش می‌گذاشتم و پای دیگر را پس می‌کشیدم. آخر چه کسی برایش آسان خواهد بود که خبرگزار مرگ مسلمانان باشد؟ چه کسی می‌تواند ذکر چنین واقعه‌ای را ناچیز انگارد؟ بنابراین ای کاش مادرم مرا نزاده بود و یا پیش از بروز این حادثه مرده و از یاد رفته بودم. گروهی از دوستان مرا برانگیختند که این رویداد را نیز بنویسم ولی من در این باره درنگ می‌کردم. بعد دیدم نوشتن آن سودی نمی‌دهد. از این رو می‌گویم این کار یعنی تاریخ‌نویسی شامل ذکر چنین حادثه عظیم و مصیبت بزرگی نیز هست که روزها و شب‌ها دیگر همانندش را نخواهد آورد. شاید تا انقراض عالم و پایان جهان، مردم همانند چنین حادثه و چنین قوم (مغول) خونخواری را نبینند.... این درندگان هیچ کس را زنده نگذاشتند بلکه زنان و مردان و اطفال را کشتند و شکم زنان آبستن را دریدند و جنین‌ها را نابود کردند. اَنَا لله وَاَنَا اليه راجعون...» [ابن اثیر، ۱۳۵۵، ج ۲۶، ۱۲۴ - ۱۲۶].

ابن‌واصل مؤلف مفرج الکروب (متوفی ۶۹۸ ه. ق) که در تاریخ‌نگاری متأثر از ابن‌اثیر است نیز فاجعه حمله مغول را بزرگ و کم‌نظیر دیده‌است. او در این باره می‌نویسد:

«مسلمانان را نکبتی بزرگ‌تر از مصیبتی که در این سال (۶۱۶) بدان گرفتار شدند نرسیده است. در این سال از کشتار مسلمانان و بندگی آنان و تسلط (دشمن) بر بیشتر بلادشان، آن گذشت که پیش از این سال، نظیری نداشته و چیزی بدان مانند نبوده است.... از وقایع این سال، صدمه سترگ و مصیبت بزرگ ظهور مغول و تسلط ایشان در دورانی اندک بر بلاد مسلمانان و دژهای ایشان و ریختن خون مسلمانان و به اسارت گرفتن زنان و فرزندان ایشان است. از آن زمان که خدای تعالی، محمد (ص) را مبعوث فرمود و به دست او این دین حنیف را آشکار کرد و وی را بر مشرکان پیروزی داد، مسلمانان به فاجعه‌ای بزرگ‌تر از فاجعه هولناک (آفت مغول) دچار نیامده بود» [ابن‌واصل، ۱۳۶۹، ۲۹ - ۳۰].

قاضی منهاج سراج جوزجانی (متوفی پس از ۶۷۲ ه. ق) که اثر معروف خود طبقات ناصری را در ۶۵۸ ه. ق یعنی دو سال پس از سقوط بغداد نوشت، هجوم مغول را با قیامت یکی دانسته و به احادیث متعددی در این باره اشاره کرده است [جوزجانی، ۱۳۶۲، ج ۲، ۹۲ به بعد]. جوزجانی در اثر خود بطور مکرر از کشتار مسلمانان و ویرانی بلاد آنها به دست مغولان ابراز تأسف کرده است. همانند او سعدی نیز از شکست مسلمانان بخصوص سقوط بغداد و انقراض عباسیان می نالد.

آسمان را حق بود گر خون بگیرد بر زمین

در زوال ملک مستعصم امیرالمؤمنین

ای محمد گر قیامت سر بر آری می ز خاک

سر بر آور وین قیامت در میان خلق بین

[سعدی، ۱۳۳۶، ۴۸۸]

به این ترتیب از دیدگاه اندیشمندان و صاحب نظران قرن هفتم هجری، حمله مغولان به جهان اسلام از دو جهت مصیبت بار می نمود؛ یکی به خاطر کشتار مسلمانان و تخریب بلاد و دیگری انقراض عباسیان و به عبارت دیگر قتل خلیفه عباسی توسط کفار مغول. این دو مقوله را از دیدگاه مورخان و بزرگان علم و ادب قرن هفتم نمی توان بطور یکسان و بسادگی ارزیابی کرد. زیرا فاصله ای قریب به نیم قرن میان آغاز تا انجام حمله مغول وجود دارد و پس از آن نیز تحولات گوناگونی روی داده است.

حمله مغول به جهان اسلام در سال ۶۱۶ ه. ق / ۱۲۱۹ م آغاز شد و در پایان یک دوره چهل ساله سرانجام در سال ۶۵۶ ه. ق / ۱۲۵۸ م به فتح بغداد و قتل خلیفه المستعصم (۶۵۶ - ۶۴۰ ه. ق / ۱۲۵۸ - ۱۲۴۲ م) انجامید. پس از آن تا آغاز قرن هشتم، مغولان و به سخن دقیق تر دولت ایلخانان مغول در ایران دشمنی های مستمر توأم با جدال های پرخسارتی را با دولت مملوکان مصر (۹۲۲ - ۶۴۸ ه. ق / ۱۵۱۷ - ۱۲۵۰ م) پیگیری کردند.

دولت مملوکان که توسط بندگان ترک و چرکس ایوبیان (۶۴۸ - ۵۶۴ ه. ق / ۱۲۵۰ - ۱۱۶۹ م) تأسیس شد، تنها دولت مسلمانی به شمار می آمد که توانست در برابر مغولان ایستادگی کند و نه تنها به فتوحات مغولان پایان بخشد، که شکست های پی در پی را نیز بر

آنان وارد سازد. سرآغاز پیروزی‌های مملوکان، نبرد عین حالت (۶۵۸ ه. ق / ۱۲۵۹ م) بود که شکستی قاطع بر مغولان به شمار می‌آید. سپس در سال ۶۷۶ ه. ق / ۱۲۷۷ م در ابلستان بار دیگر مغولان در برابر مملوکان متحمل شکست سختی شدند. نبرد ابلستان در زمان آباقاخان، دومین ایلخان مغول صورت گرفت و در زمان همو در سال ۶۸۰ ه. ق / ۱۲۸۱ م باز هم مملوکان بر سپاهیان ایلخانی در نبرد حمص به پیروزی رسیدند. فصل نهایی جدال‌های مغولان و مملوکان در دوره غازان‌خان (۷۰۳ - ۶۹۴ ه. ق / ۱۳۰۴ - ۱۲۹۵ م) ششمین ایلخان مغول بود. در سال ۶۹۹ ه. ق / ۱۳۰۰ م در نبرد مجمع‌المروج مغولان توانستند بر لشکریان سیف‌الدین قلاوون (۶۸۹ - ۶۷۸ ه. ق / ۱۲۹۰ - ۱۲۷۹ م) سلطان مملوک پیروز شوند. اما مملوکان در سال ۷۰۲ ه. ق / ۱۳۰۳ م با پیروزی درخشانی که در جنگ مرج‌الصفیر به دست آوردند، شکست پیشین را تلافی کردند [اقبال آشتیانی، ۱۳۵۶، ۱۹۳، ۲۰۸، ۲۱۶، ۲۷۲ - ۲۸۲]. بطور کلی در مجموعه زدوخوردهای بزرگ و کوچک مرزی میان ایلخانان و مملوکان، فاتح اصلی مملوکان بودند. در حقیقت پایمردی و ایستادگی مملوکان، بزرگ‌ترین مشکل داخلی و خارجی دولت ایلخانان محسوب می‌شد [مرتضوی، ۱۳۷۰، ۱۳۹]. مملوکان از این جهت مشکل داخلی دولت ایلخانان نیز به شمار می‌رفتند که با احیای خلافت عباسیان در مصر، بحران‌های داخلی دولت ایلخانی را دامن می‌زدند. اکثریت سنی مذهب قلمرو ایلخانان همچنان با خلیفه که اکنون در مصر مستقر شده بود پیوندی ایمانی داشتند و برای ایلخانان به هیچ وجه امکان گسستن چنین رابطه‌ای ممکن نبود.

به این ترتیب در ارزیابی مقدماتی مسأله مغولان و تاریخ تمدن اسلامی، دو نکته اصلی که همانا مسأله کشتار مردمان و نابودی خلافت است، تا حدود زیادی موضوعیت خود را به عنوان امری که کلیت و تمامیت دوره‌ای خاص را دربرمی‌گیرد و صورتی مستمر می‌یابد، از دست می‌دهد. کشتار مسلمانان و تخریب بلاد، به دوره‌ای کوتاه از اوایل حمله مغول مربوط است که درباره کم و کیف آن، اطلاعات فراوانی را بر اساس منابع دست اول تاریخی می‌توان فراهم آورد. از آنجا که مغولان در ادوار بعدی حمله خود، قصد سکنی‌گزیدن در متصرفات خویش را داشتند، دیگر کشتار، اساس سیاست نظامی آنان را تشکیل نمی‌داد. مسأله خلافت نیز فقط برای سه سال فترت داشته و

مجدداً احیا و اعاده شده است. نکته اخیر یعنی مسأله خلافت عباسیان در عصر مغول، بیش از مسأله کشتار مسلمانان و تخریب بلاد، توجه مورخان را به خود جلب کرده است. مرحوم دکتر عبدالهادی حائری در بحثی تحت عنوان «نقش مغولان در همسازگری و ناهمسازگری در جهان اسلام»، آرا مختلفی را که بیشتر از جانب محققین معاصر درباره جایگاه سقوط بغداد در تمدن اسلامی ارایه شده، مورد بحث و بررسی عالمانه قرار داده است. او به نظریه کسانی چون هاچسن، احمد امین، حسن ابراهیم حسن، علی اکبر فیاض، عبدالحسین زرین کوب، عباس اقبال آشتیانی، بشمن (Bethmann)، برنز (Burns)، حبیب الله (نویسنده هندی)، کاهن (Cahen) و... که سقوط بغداد را فصلی اساسی در تاریخ تمدن اسلامی برشمرده‌اند، با دیده تردید نگریسته و کوشیده است وجوه فعال، زنده و مثبت تمدن اسلامی را در عصر مغول متذکر شود [حائری، ۱۳۶۸، ۳۹-۴۴].

معمولاً در ارزیابی وضع و موقع دولت عباسیان در آستانه سقوط به دست مغولان، این دولت را صوری، سمبلیک و فاقد قدرت سیاسی و نظامی ارزیابی می‌کنند و سقوط بغداد را نتیجه انحطاطی می‌دانند که از دیرباز آغاز شده بود و با حمله مغول، در واقع ضربه نهایی بر پیکر آن وارد شد، بنابراین حمله مغول را عاملی اصلی در این ماجرا تلقی نمی‌کنند.^(۱) اما شگفت آنکه احیای خلافت عباسیان در مصر که وجه صوری و سمبلیک آن محرز است - چنانکه برای چندین قرن عباسیان مصر بدون هیچ اقتدار سیاسی و نظامی روزگار گذراندند - مورد توجه قرار نمی‌گیرد.^(۲) زیرا در این صورت سقوط بغداد نکته مهمی نخواهد داشت. یعنی آنچه رخ داده، انتقال حکومتی صوری از بغداد به قاهره بوده است و نه بیشتر. با این حال حساسیت و اهمیت مسأله سقوط بغداد همچنان به قوت خود باقی است و نه تنها موجب نظریه پردازی میان مورخان شده، بلکه اسباب مجادلات فرقه‌ای میان مسلمانان را نیز فراهم ساخته است.

اساساً ابهام و پیچیدگی مسأله از اینجا آغاز می‌شود که خلافت عباسیان در واپسین ایام عمر آن، دولتی سست، صوری و فاقد هر گونه محتوای قابل تأمل پنداشته می‌شود. اگر چه چنین داعیه‌ای برای تبیین علل سقوط یک دولت و اقناع ذهن هر انسان کفایت می‌کند، اما واقعیت امر چنین نیست. زیرا از اواسط قرن ششم هجری و در پی اضمحلال تدریجی قدرت سلجوقیان بزرگ، خلافت عباسیان فرصت احیای اقتدار سیاسی و

نظامی خود را به دست آورد و از آن پس این دو جنبه قدرت بازیافته (سیاسی و نظامی) را بر موقعیت معنوی و دینی خود افزود. اهمیت و اقتدار عباسیان در اواخر این قرن را با تذکر دو شاهد بسیار مشهور می توان استنباط کرد. یکی توسل اسماعیلیان در عصر جلال الدین حسن نومسلمان (فوت ۵۶۱۸ ه. ق / ۱۲۲۱ م) به خلافت عباسی برای دستیابی به مقبولیت و پذیرش در نزد عامه مسلمانان [جوینی، ۱۳۲۷، ج ۲، ۳۴۳ به بعد] و دیگری تلاش های سلطان تکش خوارزمشاه (۵۹۶-۵۶۸ ه. ق / ۱۱۹۹-۱۱۷۲ م) برای عقب راندن عباسیان از نواحی مرکزی ایران [جوینی، ج ۲، ۳۲ به بعد]. در آن ایام بخصوص در عصر خلافت الناصر (۶۲۲-۵۷۵ ه. ق / ۱۲۲۵-۱۱۸۰ م) عباسیان می کوشیدند در نواحی غربی و مرکزی ایران نفوذ خود را توسعه دهند. آنان در نواحی غربی ایران تا حدود زیادی در این کار توفیق یافتند چنانکه ملوک، لر کوچک (تأسیس ۵۴۸ ه.) و لر بزرگ (تأسیس ۵۴۳ ه.) و نیز ترکان قدرتمند ایوایی را تابع خویش ساختند [مستوفی، ۱۳۶۱]. اما در نواحی مرکزی ایران، پس از مدتی کشمکش های پیچیده با ممالیک عراق عجم، اتابکان فارس و اتابکان آذربایجان، خود را با سلطان محمد خوارزمشاه روبه رو دیدند.^(۳) سلطان محمد که در اوایل قرن هفتم بزرگ ترین دولت مسلمان یعنی خوارزمشاهیان را در تحت امر خود داشت، با همه وسعت قلمرو و اقتدار، خود را به تأیید از جانب عباسیان نیازمند می دید و خلیفه الناصر نیز این توان را در خود می یافت که با او کاملاً مخالفت کند. آن نیاز و این مخالفت، خودگویای موقعیت محکم عباسیان در قرن هفتم هجری است. اهمیت تأیید خلافت، سرانجام سلطان محمد خوارزمشاه را به علم کردن خلیفه ای علوی از سادات ترمذ واداشت [جوینی، ج ۲، ۱۲۲] و خلیفه الناصر را (چنانکه بعضی معتقدند) به تحریک چنگیزخان برای حمله به ایران (دولت خوارزمشاهی) ترغیب کرد [میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۵، ۷۹]. با این حال بایستی توجه داشت، در عصر فتوحات مغول که توسط چنگیزخان هدایت می شد، بنا به نوشته «تاریخ سری مغولان»، یکی از اهداف حمله چنگیز به ایران جنگ با عباسیان بوده است [Woodman Cleaves, Vol. 1, 1982, 202] که باز نشانگر اهمیت آن دولت می تواند باشد.

اولین دوره حمله مغول (۶۲۱-۶۱۶ ه. ق / ۱۲۲۴-۱۲۱۹ م) خطر چندانی را متوجه

عباسیان نکرد. پس از آن، سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه (۶۲۸ - ۶۲۲ هـ. ق / ۱۲۳۱ - ۱۲۲۵ م) که بقایای دولت خوارزمشاهیان را در ایران در اختیار داشت تلاش فراوانی برای کسب تأیید خلافت به‌خرج داد [نسوی، ۱۳۶۵، ۲۰۰ - ۲۰۶] که این نیز خودگویای اهمیت نهاد خلافت و بالطبع دولت عباسیان در آن زمان است.

پس از خارج شدن سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه از صحنه مبارزات ضد مغولی مسلمانان، از سال ۶۲۸ تا ۶۵۶ هـ. ق جدال‌های مستقیم مغولان با عباسیان آغاز شد. در آن زمان خلیفه المستنصر (۶۴۰ - ۶۲۳ هـ. ق / ۱۲۴۲ - ۱۲۲۶ م) در بغداد زمام خلافت را در دست داشت. همانگونه که عصرالناصر دوره احیای قدرت سیاسی عباسیان بود، عصرالمستنصر نیز دوره رونق مجدد علم و فرهنگ بود. تلاش‌های نظامی دوره المستنصر نیز در خور توجه است بطوری‌که تا سال ۶۵۶ هـ. ق / ۱۲۵۶ م که حمله نهایی مغولان به سوی بغداد آغاز شد در بسیاری از جنگ‌ها عباسیان بر مغولان فایز آمدند [ابن الفوطی، ۱۳۵۱، ۱۹۴ به بعد]، آنچنانکه برای دولت قدرتمند مغول که قسمت اعظم آسیا را در تصرف خود داشت دولت و خلافت عباسیان بصورت معضلی اساسی درآمد. زیرا عباسیان از یکسو مانع ادامه پیشروی مغولان در غرب آسیا شده بودند و از سوی دیگر پیوند معنوی آنها با مسلمانان در زمانی که از کاشغر تا همدان زیر سلطه مغولان قرار داشت، می‌توانست بالقوه خطرآفرین باشد. در این حال دولت مرکزی مغولان کوشید با انجام مجموعه اقدامات سیاسی و نظامی بر معضل خلافت عباسی فایز آید (که شرح آن در این مقال نمی‌گنجد). در همان حال دولت مغولی روسیه که توسط فرزندان جوچی پسر چنگیز اداره می‌شد و رقیب دولت مرکزی مغولان بود امید داشت یا همکاری با عباسیان، جهان اسلام را با خود همراه و همگام سازد [الغسانی، ۱۳۵۹، ۵۴۲].

باز هم می‌توان چنین اقدامی از جانب خاندان جوچی را نشانه‌ای از قدرت قابل توجه عباسیان در آخرین سال‌های حکومت آنان در بغداد تلقی کرد. مورخان عصر مغول واقعه سقوط بغداد در سال ۶۵۶ هـ. ق / ۱۲۵۸ م و انقراض آن دولت را به دلیل بی‌تدبیری و اختلاف درونی و ضعف نفس خلیفه المستعصم ذکر کرده‌اند، نه انحطاط و ضعف دولت عباسیان یا نهاد خلافت [جوینی، ج ۳، ۳۸۰ به بعد]. اینکه متفکران

اسلامی مانند امام محمد غزالی (فوت ۵۰۵ ه. ق) از مدت‌ها پیش جایگزینی سلطان به جای خلیفه را مطرح کرده‌اند [غزالی، ۱۲۸۳، ۱۸۰ به بعد] و نیز از چند قرن قبل نهاد خلافت، بسیاری از اختیارات خود را به امیران و وزیران تفویض کرده و منصب قضا و فتوا را به اهل آن سپرده^(۴) و لذا در پایان دولت عباسیان از خلافت جز پوسته‌ای و عنوانی بیشتر باقی نمانده بود نیز چندان پرتو روشنی بخشی بر مسأله نمی‌افکند. زیرا چنین مباحثی همچنان جنبه مدرسه‌ای صرف داشت و راهی به میان توده‌های مردم نگشوده بود و به تعبیر دکتر حائری، مردم به فقدان خلافت خو نگرفته بودند [حائری، ۱۳۹] و نیز در میان اهل سنت از جنبه‌های نظری کسی خلیفه را حذف نکرده بود بلکه صرفاً تمهید مقدماتی را برای شرایطی که خلیفه وجود نداشت یا دسترسی به آن ممکن نبود مدنظر داشتند. شرایطی که هنوز تحقق نیافته بود اما فرض آن عقلاً غیرممکن نبود. به عبارتی چنین مباحثی بحث در مفاهیم بود نه مصادیقی که هنوز رخ نداده بود. چنانکه مبحث جایگزینی سلطان به جای خلیفه همواره با قید «اگر» بود. یعنی اگر خلیفه نبود سلطان می‌توانست به جای او باشد، آن‌هم نه اینکه خلیفه بشود. در تاریخ اسلام نیز می‌دانیم که تا ابتدای قرن شانزدهم که خلافت عباسیان مصر به دست سلطان سلیم عثمانی (۹۲۶-۹۱۸ ه. ق / ۱۵۲۰-۱۵۱۲ م) منقرض شد، هیچ‌گاه خلافت دچار خلل و فترتی اساسی نشد. فاصله سقوط بغداد (۶۵۶ ه. ق) تا برقراری مجدد خلافت در مصر (۶۵۹ ه. ق) فقط سه سال فاصله است که نمی‌تواند با اهمیت تلقی شود. پیش از آن نیز چنین بحران‌هایی حتی شدیدتر رخ داده بود. المستعصم تنها خلیفه‌ای نبود که به قتل رسید و عباسیان تنها سلسله‌ای از خلفا نبودند که دستخوش قتل و کشتار شدند. جدال‌های پرمخاطره و پر خسارت سلاطین و خلفا نیز بارها رخ داده بود مثلاً کشمکش سلطان محمود غزنوی (۴۲۱-۳۸۸ ه. ق / ۱۰۳۰-۹۹۸ م) با خلافت، جدال دیلمیان (۴۴۷-۳۲۰ ه. ق / ۱۰۵۵-۹۳۲ م) با خلافت، کشمکش خوارزمشاهیان با خلفا...^(۵)

ترتیب دو مسأله اساسی جهان اسلام را در عصر مغول (یعنی کشتار مسلمانان و انقراض خلافت بغداد) نمی‌توان به منزله تحولی که پایان تمدن اسلامی باشد قلمداد کرد. زیرا چنانکه گفته شد نه خلافت پایان یافت و نه مسلمانان معدوم و منهدم شدند. پیشرفت‌های علمی و ادبی و سایر شعب فرهنگ و تمدن مسلمین نیز از رشد و بالندگی

باز نماند. بزرگانی چون سعدی، حافظ، مولوی و جامی و متفکرانی چون خواجه نصیر و علامه حلی، ابن ابی الحدید و مورخانی چون جوینی، رشیدالدین، و صاف، ابوالفدا، مقریزی و ده‌ها مثال و مورد دیگر همه مربوط به همین عصر هستند. همه کسانی که سقوط بغداد را بسیار مهم دانسته‌اند هر یک مطلوب خود را از آن جستجو کرده‌اند. مسیحیان که از قرن اول هجری و در پی فتوحات مسلمانان، مقام و موقعیت ممتاز خود را در آسیای غربی از دست داده بودند سقوط بغداد را نشانه‌ای قاطع از زوال مسلمانان دانستند چنانکه در حمله به بغداد با مغولان همراه بودند و سپس سیاست اتحاد با مغولان علیه جهان اسلام را در پیش گرفتند [ویلتس، ۱۳۵۳، ۱۳۹ به بعد]. مورخانی چون جوینی، و صاف و رشیدالدین، بیش از آنکه در صدد نمایش قدرت مغولان باشند، کوشیده‌اند همراهی بخت و اقبال با آنان را نشان دهند. سبکی مؤلف طبقات الشافعیه الکبری مجادلات فرقه‌ای را پیگیری می‌کند [السبکی، ۱۳۸۳] و از میان معاصرین امین‌احمد قصد دارد عظمت عباسیان را گوشزد کند [حائری، ۴۰] و عباس‌العزازی که تاریخ عراق بین الاختلالین را نوشته، اساساً در صدد دستیابی به ملیت و هویت مورد نظر خویش است [العزازی، ۱۴۱۰ هـ، ج ۱].

با مراجعه به منابع اصلی تاریخی و ادبی قرن هفتم هجری بخوبی می‌توان دریافت که مسأله اساسی جهان اسلام در آن روزگار پرهول و هراس، مسأله حفظ و تداوم هویت اسلامی خویش بوده است. در پی حمله مغول و انقراض دولت‌های خوارزمشاهی و عباسی، کفار مغول بر قلمرو مسلمانان حاکم شدند. از آغاز ظهور اسلام و گسترش آن هیچ‌گاه سرزمین مسلمانان با چنین وسعتی در زیر سلطه کفار قرار نگرفته بود. تا پیش از این به جز در بعضی نواحی مرزی و جزایر دوردست، مسلمانان همواره در صیانت قلمرو خویش توفیق یافته و مدام در حال فتح و پیشرفت بودند. حدود یک قرن قبل از سیطره مغولان بر جهان اسلام و در پی شکست سلطان سنجر سلجوقی در نبرد قطوان (۵۳۶ هـ. ق / ۱۱۴۱ م) از قراختایان بودایی، قسمت‌های وسیعی از نواحی شرقی جهان اسلام به زیر سلطه کفار قرار گرفت [جوزجانی، ۹۴ به بعد]. این برای نخستین بار بود که در سطحی گسترده دارالاسلام به تصرف کفار درمی‌آمد. حتی دولت قدرتمند خوارزمشاهی نیز خراجگزار قراختایان شد. اما مسلمانان نواحی اشغالی خیلی زود

خود را با شرایط جدید منطبق ساختند و دولت قراختایان نیز دریافت که باید رعایت حال اتباع مسلمان خود را بکند [جوینی، ج ۲، ۸۶ به بعد]. قرینه‌ای نیز در دست نیست که تسلط کفار بر بلاد مسلمین را به منزله خارج شدن آن از دارالایمان تلقی کرده باشد، چنانکه روزبهان خنجی در قرن دهم هجری یعنی در زمانی که تجربه‌ای مانند تسلط مغول بر جهان اسلام وجود داشت تصرف سرزمین اسلام توسط کفار را به منزله خارج شدن از دارالایمان ندانسته است [خنجی اصفهانی، ۱۳۶۲، ۳۹۴ به بعد]. مورد قراختایان و نیز سلطه کوتاه مدت صلیبیون بر قسمت‌هایی از شام و فلسطین تنها موارد معدودی از شکست مسلمانان قبل از حمله مغول در خلال شش قرن حضور پیروزمندانه و توأم با عزت و استقلال آنان بود. اما مغولان در این عرصه تغییر فاحشی ایجاد کردند و شرایطی دیگر به وجود آوردند. زیرا آنان با اسلام به ضدیت برخاستند و اجرای شرع را ممنوع اعلام کردند و به مظاهر و سنن مسلمانی متعرض شدند.

مشهور است که چنگیزخان تعصبی درباره هیچ یک از ادیان از خود نشان نداده است. او خود بر آیین شمنی بود که بر اساس اعتقاد به پرستش پدیده‌های طبیعی و غیبگویی شمن‌ها قرار داشت. مغولان به خدای اعلا موسوم به الغ‌تگری باور داشتند، اما فاقد هر گونه قوانین شرعی و دیگر خصایص ادیان بزرگ و معروف بودند. در عوض مجموعه‌ای از قوانین و سنن نوشته و نانوشته مبتنی بر زندگی قبیله‌ای و صحرانشینی و باورهای شمنی را به کار می‌بستند که بدان یاسا می‌گفتند. تا قبل از چنگیزخان، آیین شمنی هیچ گونه کارکرد سیاسی از خود نشان نداده بود. اما در سال ۶۰۳ هـ. ق / ۱۲۰۶ م ککوجوی شمن اعلام کرد از آسمان به او خبر رسیده است که اراده آسمان بر فرمانروایی تموچین است و او را فرزند آسمان (چنگیز) موسوم و ملقب ساخت. به این ترتیب این آیین یکبار و برای همیشه به نحوی انحصاری به نفع شخص چنگیزخان و خاندان او بعد سیاسی پر قدرتی یافت که هیچ گونه رقیب و دشمنی را بر نمی‌تافت. بعدها با تسلط مغولان بر جهان اسلام، مقام خلافت، دشمن و رقیب سرسخت این مقام و موقعیت تلقی شد. در نتیجه دستیابی به چنین جایگاه و پایگاهی، چنگیزخان مدعی پادشاهی غیرقابل انکار تمامی قبایل ترک و مغول از شمال چین تا مغولستان و ایران شد و تا حدود بیست سال بعد که جان سپرد (۶۲۴ هـ. ق / ۱۲۲۴ م) تلاش وقفه ناپذیری را

صرف مطیع ساختن آنان کرد. او به نواحی مختلف چین و ایران و سیبری و روسیه حمله کرد و شهرهای بسیاری را نابود و مردمان فراوانی را به خاک هلاک انداخت [رشیدالدین، ۱۳۶۷، ۲۱۵ به بعد].

از اوایل تأسیس دولت چنگیزخان تعدادی از مسلمانان که در زمره تجار بودند با وی همراهی داشتند و وظایفی چون مشورت و سفارت را برایش انجام می دادند. به گزارش جوینی، مورخ پرآوازه عصر مغول، در آن زمان مسلمانان بسیار محترم و معزز بوده اند [جوینی، ج ۱، ۶۰۸]. اما با پیوستن تعدادی از قبایل مسلمان و رؤسای آنها به چنگیزخان، جدال میان دولت خوارزمشاهیان که مدعی زعامت سیاسی مسلمانان (از جمله قبایل مناطق کاشغر و بلاساغون) بود و دولت چنگیزخانی که ادعای ریاست بر قبایل ترک و مغول را (صرف نظر از هرگونه اعتقاد دینی) داشت، آغاز شد. در نتیجه در اواخر عمر چنگیزخان به نحو نسبتاً محسوسی در مقابل مسلمانان از خود ناشکیبایی نشان داد. لذا علاوه بر کشتار ساکنان مسلمان ماوراءالنهر و خراسان که به دلایل نظامی و خوی چپاولگری روی داد، اعتقادات مسلمین نیز سخت در معرض بی حرمتی قرار گرفت [جوینی، ج ۱، ۸۰]. انگیزه های دینی در برانگیختن مردم مسلمان این نواحی به دفاع در برابر مغولان نقش بسیار مهمی داشت زیرا مسلمانان حاضر به قبول حاکمیت کفار نبودند. به این ترتیب ابعاد سیاسی اعتقادات اسلامی سد راه محکمی در برابر چنگیزخان شد و بدون شک در نهایت، ابعاد سیاسی این رویارویی به مسأله خلافت انجامید. نقل است چنگیزخان پس از فتح ماوراءالنهر، علمای مسلمان را خواست و از آنان درباره اسلام پرسش کرد. او هر آنچه را که از اعتقادات مسلمین چون توحید و نبوت و نماز و روزه برایش گفتند تأیید کرد مگر حج را. او در امر حج، انکاری سخت نمود و در حالی که پاسخی بر سیاق صوفیان می گفت که برای عبادت خداوند چه نیازی به پیمودن این همه راه و رفتن به جایی خاص، زیرکانه از قبول مهم ترین مظهر سیاسی اعتقادات اسلامی که حج بود برای مسلمانان قلمرو خویش سرباز زد [بیانی، ۱۳۶۷، ج ۱].

در عصر عباسیان برگزاری حج به ابزار سیاسی بسیار مؤثری در دست دستگاه خلافت مبدل شد. معمولاً کاروان حجاج ایرانی بخصوص از نواحی خراسان و ماوراءالنهر به بغداد عزیمت می کرد و پس از دیدار با خلیفه به سوی مکه عازم می شد. از

آنجا امیرالحاج خلیفه هدایت کاروانیان را برعهده می‌گرفت و محملی خالی بر شتری بسته، به عنوان محمل خلیفه در جلو کاروان حرکت می‌دادند [خنجی اصفهانی، ۳۶۴ - ۳۶۵]. در بازگشت نیز معمولاً حجاج به دیدار خلیفه می‌رفتند و به این ترتیب فرصت و وسیله بسیار مناسبی برای ابلاغ نظرات سیاسی دستگاه خلافت به بخشی وسیعی از جهان اسلام فراهم می‌آمد. برای مثال در کشمکش یعقوب لیث صفاری (۲۵۶ - ۲۴۷ ه. ق / ۸۷۸ - ۸۶۱ م) با عباسیان، آنان از کاروان‌های حجاج برای اقدام علیه او بسیار استفاده کردند [تاریخ سیستان، ۱۳۶۶، ۲۲۸].

در طول سفر حج و حرکت کاروان ترتیب قرار گرفتن قافله‌های مختلف نیز دارای اهمیت سیاسی و گاهگاه اسباب کشمکش بود. با توجه به کارکردهای سیاسی حج، چنگیزخان به آن روی خوش نشان نداد و در حالی که جیحون را مرز قلمرو خود با جهان اسلام ساخته بود به مغولستان بازگشت (۶۲۱ ه. ق / ۱۲۲۴ م).

نخستین جانشین چنگیزخان، فرزندش اکتای (۶۷۹ - ۶۲۴ ه. ق / ۱۲۸۲ - ۱۲۲۷ م) بود. او که در صدد تصرف نواحی جدیدی از جهان اسلام بود، سیاست دوستی با مسلمانان را در پیش گرفت و به این منظور مجموعه‌ای از اقدامات سیاسی و تبلیغی را مدنظر قرار داد. وی با یک رشته عملیات نظامی، سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه را که بزرگ‌ترین سد راه مغول در جهان اسلام بود، از میان برداشت (۶۲۸ ه. ق / ۱۲۳۰ م). در نتیجه از جیحون تا نواحی غربی ایران به دست مغولان افتاد و تعداد کثیری از مسلمانان تحت سلطه کفار قرار گرفتند. اگر چه در ابتدا مغولان چندان معترض مسلمانان نشدند و سیاست دولت مرکزی مغول نیز کشتار مردمان نبود، اما دو مسأله کم‌کم تعارض میان مسلمانان و مغولان را عمیق ساخت. اول آنکه استقرار حاکمیت مغول در ایران همراه با رقابت میان قآنان مغول و خلفای عباسی برای همراه ساختن دولت‌های محلی ایرانی چون سلغریان فارس، قتلغ خانیه کرمان، اتابکان یزد و ملوک لر بود، دوم آنکه در سال ۶۳۶ ه. ق / ۱۲۳۸ م شورش بزرگی توسط مسلمانان بخارا به رهبری محمودتارایی علیه مغولان به وقوع پیوست [جوینی، ج ۱، ۸۵ - ۹۰] و دولت مغول را به سختگیری نسبت به مسلمانان واداشت. به این منظور ماوراءالنهر به جغتای، دومین پسر چنگیزخان سپرده شد [بارتولد، ۱۳۶۶، ج ۲، ۹۸۳]. او ترکستان را نیز تحت امر خود داشت و به این ترتیب

تمامی مسلمانان آسیای میانه را زیر سلطه گرفت. جفتای به دشمنی با مسلمانان و شدت عمل در اجرای قوانین و سنن مغولی معروف است. لذا مسلمانان سخت در فشار قرار گرفتند و کم‌کم دامنه اختناق به دیگر نواحی مسلمان‌نشین نیز توسعه یافت. انجام فرایض دینی و قوانین شرع ممنوع شد و همگان می‌بایست بر سنت مغولان زندگی می‌کردند [بارتولد، ۹۷۵ به بعد]. مسلمانان در طول تاریخ خود هرگز با چنین وضعی با این شدت و وسعت روبه‌رو نشده بودند. از دارالاسلام جز نامی و ایمانی که آن را مخفی می‌داشتند، باقی نمانده بود. محنت و مصیبت مسلمانان در این زمان از شرح و وصف بیرون است. در حالی که روزبه‌روز نیز اوضاع نامساعدتر می‌شد زیرا پس از اکتای، فرزندش گیوک (۶۴۶ - ۶۴۴ ه. ق / ۱۲۴۸ - ۱۲۴۶ م) به خانی رسید که او نیز خود دشمن مسلمانان بود. او به ادیان مسیحی و بودایی توجه کرد و عناصر دشمن مسلمین را در دولت مغول مجال قدرت‌نمایی داد [رشیدالدین، ۱۳۶۷، ۵۷۳]. سیاستی که گیوک پایه‌گذاری کرد تا مدت‌ها بعد توسط فرمانروایان مغول علیه جهان اسلام اعمال شد. حاکمیت مغولان موجب قدرت یافتن بوداییان و خودنمایی مسیحیان آسیای غربی شد. ادامه این روند سرانجام به لشکرکشی هلاکو خان انجامید. در نتیجه این لشکرکشی آخرین بقایای مقاومت مسلمانان در ایران و عراق سرکوب شد. اسماعیلیان که دژهای فراوان و استوار آنان در جبال البرز تسخیرناپذیر می‌نمود در سال ۶۵۴ ه. ق / ۱۲۵۶ م مغلوب، مطیع و سرانجام کشتار شدند. قدرت عباسیان در بغداد نیز علی‌رغم تلاش و تکاپوی بسیار سرانجام در سال ۶۵۶ ه. ق / ۱۲۵۸ م درهم شکست. ساکنان بغداد کشتار شدند، اموالشان به یغما رفت و خلیفه نیز همراه با فرزندان کشته شد. مسلمانان شرایط تیره و تاری را از سر می‌گذراندند. اما در حالی که هلاکو خان و جانشینش اباقا خان (۶۸۰ - ۶۶۳ ه. ق / ۱۲۸۱ - ۱۲۶۵ م) در ضدیت با مسلمانان به سر می‌بردند و مسیحیان و بوداییان را تقویت می‌کردند و بتخانه در ایران می‌ساختند و علیه مملوکان مصر که خلافت عباسیان را در قاهره برپا کرده بودند با صلیبیون متحد می‌شدند، گرایش به اسلام در میان مغولان ظهور یافت. از نخستین فرمانروایان بزرگ مغول که اسلام را پذیرفت برکای (۶۶۴ - ۶۵۴ ه. ق / ۱۲۶۶ - ۱۲۵۶ م) پسر جوچی پسر چنگیز بود. او فرمانروایی قلمرو مغولان در روسیه و دشت قبیچاق را برعهده داشت و با قبول اسلام به

حمایت از عباسیان برخاسته بود. مورخی چون جوزجانی از مسلمانی برکای سخت اظهار مسرت کرده و در آن شرایط هولناک که از مسلمانی جز کورسویی باقی نمانده بود آن را طلوع امیدی در شب ظلمانی جهان اسلام دیده است [جوزجانی، ۲۱۲ - ۲۱۸]. متعاقب آن براق‌خان (۶۶۸ - ۶۶۴ ه. ق / ۱۲۷۰ - ۱۲۶۶ م) فرمانروای ماوراءالنهر، از نوادگان جغتای نیز مسلمان شد. این دو، سیاست دوستی با ممالیک مصر و خلیفه عباسی مصر را در پیش گرفتند و از طریق همکاری با مملوکان، دولت ایلخانی (ایران) را سخت در معرض تهدید قرار دادند. دشمنی با اسلام و مسلمین برای دولت ایلخانی از داخل و خارج بسیار گران تمام شده بود، لذا تکودار، سومین ایلخان مغول (۶۸۳ - ۶۸۰ ه. ق / ۱۲۸۴ - ۱۲۸۱ م) مسلمان شد و سلطان احمد نام گرفت. اما قبل از آنکه بتواند موقعیت خود را تثبیت کند توسط مغولانی که همچنان به دیده دشمنی به مسلمانان می‌نگریستند معزول و مقتول شد [رشیدالدین، ج ۲، ۷۸۴ به بعد]. قاتل و جانشین او ارغون‌خان (۶۹۰ - ۶۸۳ ه. ق / ۱۲۹۱ - ۱۲۸۴ م) بر دشمنی با مسلمانان افزود و سیاست اتحاد با صلیبیون را با جدیت دنبال کرد. اما از آنجا که حضور دولت مغولی در میان مردم مسلمان با هیچ اقبال و استقبالی روبرو نشد و شرایط خصومت و دشمنی هیچ‌گاه از میان نرفت، کم‌کم آثار بحران‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی هویدا شد. مشکلات داخلی و خارجی بطور هماهنگ دولت ایلخانی را در بر گرفته بود. علت اصلی و ریشه مسأله نیز در اسلام ستیزی آن دولت بود که هرگونه تطابق و تفاهم میان دولت و ملت را غیر ممکن می‌ساخت. بی‌اعتنایی به فرهنگ و اعتقادات مردم، همچنین امکان پیدایش روش‌ها و شیوه‌هایی خاص شرایط جدید را برای سامان دادن به اوضاع اقتصادی و اداری فراهم نمی‌ساخت. لذا در شرایطی که دولت ایلخانان سخت در بن‌بست ناشی از تعارض با ایمان اسلامی و شکست‌های پی‌درپی در سیاست داخلی و خارجی خود گرفتار آمده بود، غازان‌خان (۷۰۳ - ۶۹۴ ه. ق / ۱۳۰۴ - ۱۲۹۵ م) با قبول اسلام، گامی اساسی در جهت حل این مشکل برداشت [رشیدالدین، ۱۳۵۸، ۷۶ به بعد]. به این ترتیب در اواخر قرن هفتم با مسلمان شدن مغولان، بحران دینی و ایمانی بزرگی که قریب به یک قرن جامعه اسلامی را در خود فرو برده بود به نحو قابل توجهی فروکش کرد. اگر چه هنوز راه درازی در پیش بود تا مغولان بطور کامل با قوانین شرع

اسلام آشنا شوند و به آن عمل کنند، اما برای مسلمانان، شرایط جدید، زندگانی مجدد محسوب می‌شد.

در پی اسلام‌پذیری مغولان ایران، امکان انجام اصلاحات اداری، اقتصادی و اجتماعی نیز فراهم شد و سلطان محمود غازان به اصلاحات گسترده‌ای برای بهبود گردش امور دست زد. اصلاحاتی که اساساً پیوند و انطباق حکام مغول مسلمان را با جامعه اسلامی ممکن می‌ساخت. غازان در همان حال کوشید اسلام‌پذیری مغولان را امری منفک از تعارض با مملوکان و به تبع آن عباسیان مصر جلوه دهد. لذا علی‌رغم جدال با مملوکان (عباسیان)، سیاست مسلمان‌سازی مغولان را با قاطعیت دنبال کرد. در شرایط جدید، مسلمانان و مغولان تنها مشکلی که داشتند مسأله حج بود. سفر مسلمانان قلمرو ایلخانان به مکه ممنوع بود و حجاز در تصرف مملوکان مصر قرار داشت. هر ساله قافله حجاج از مصر در حالی که محمل خلیفه را در مقابل داشت به مکه عزیمت می‌کرد [ابن بطوطه، ۱۳۵۹، ۴۰ و ۱۷۷] و به این ترتیب معضل سیاسی حج برای مغولان (به مانند روزگار چنگیزخان) همچنان وجود داشت، تا اینکه سرانجام در عصر ابوسعید بهادرخان (۷۳۶ - ۷۱۶ ه. ق / ۱۳۳۶ - ۱۳۱۶ م)، آخرین ایلخان مغول، صلح با مصر (مماليك)، به این معضل خاتمه داد. ابوسعید با اعزام کاروان‌های حج، موافقت کرد و در مکه نیز نام او در خطبه آورده شد [ابن بطوطه، ۱۷۹]. اگرچه دولت ایلخانان مغول، چنین اقدامی را که در توافق تعامل با مملوکان صورت می‌گرفت به منزله اعلام اطاعت از عباسیان نمی‌دانست، اما این اقدام پایان بخش دورانی از بحران در تمدن اسلامی بود که طی آن ایمان و اعتقادات مسلمین و همایشی چون حج، سخت در مضایق و تنگناهای ناشی از سلطه کفار مغول قرار گرفت. از این‌روست که در منابع تاریخی اواخر عصر مغول دیگر آن قضاوت مورخان متقدم در خصوص مغولان به چشم نمی‌خورد.

مغولان نیز مانند مهاجرانی که پیش از آنها به جهان اسلام روی کرده و با قبول اسلام در جامعه اسلامی حل و هضم شده بودند، در پرتو ایمان جدید، همنشین دیگر اقوام و ملل مسلمان شدند. مورخانی چون میرخواند، مؤلف روضة الصفا و خواندمیر مؤلف حبیب‌السیر، درباره‌ی کردار مغول قضاوتی سخت، آنچنان که مورخان متقدم عصر مغول داشتند، نشان نمی‌دهند و این خود بیانگر این نکته است که از دیدگاه مورخان مسلمان

عصر مغول، حضور مغولان فقط بحرانی در این تمدن بوده است نه نقطه پایان آن. شکوفایی و بالندگی تمدن اسلامی در همان دوران نیز ادامه داشت و عصر مغول فقط تحولی از مجموعه تحولات پی‌درپی تاریخ طولانی تمدن اسلامی بود. گستردگی، وسعت و عمق فراوان تمدن اسلامی، عنصر مغول را نیز مانند عناصر نژادی و فرهنگی دیگر در خود ذوب، و ایجاد وحدت ایمانی میان آنان با دیگران را ممکن ساخت.

پی‌نوشت

(۱) رک:

- رشیدو، پی‌نن، سقوط بغداد و حکمروایی مغولان در عراق، ترجمه اسدالله آزاد، انتشارات آستان قدس

رضوی، تهران، ۱۳۶۸

(۲) پس از سقوط بغداد و قتل و کشتار مردمان و خلیفه و خاندان عباسی، یکی از افراد این خاندان به نام ابوالقاسم احمدالمستنصر بن الظاهر به مصر گریخت و در تاریخ ۱۳ رجب ۶۵۹ از سوی مملوکان به خلافت برگزیده شد. به این ترتیب سلسله خلفای عباسی مصر به وجود آمد. از این سلسله، هفده تن خلافت کرده‌اند که متوکل، سومین آنها بود. وی در سال ۹۲۳ هـ در استانبول درگذشت.

برای آگاهی از فهرست اسامی این دسته از خلفا، رک:

- زامباور، نسب‌نامه خلفا و شهریاران، ترجمه محمد جواد مشکور، انتشارات کتابفروشی خیام تهران،

۱۳۵۶، ۴-۵

(۳) درباره تلاش‌های سلطان محمد خوارزمشاه برای تسلط بر عراق عجم، رک:

- جویی، علاءالدین عظاملک، تاریخ جهانگشا، تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، انتشارات بامداد و

ارغوان، تهران، چاپ سوم، ۱۳۲۷، صفحات ۱۲۰ به بعد

(۴) درباره مسایل فقهی خلافت، رک:

- الماوردی، ابی‌الحسن علی بن محمد بن حبیب البصری و القاضي ابی‌علی محمد بن الحسین الفراء، الاحکام

السلطانیة، مصححه محمد حامد الفقی، مرکز النشر مکتب الاعلام الاسلامی، الطبعة الثانية، ۱۴۰۶ هـ

- خنجی اصفهانی، فضل الله بن روزبهان، سلوک الملوک، تصحیح محمد علی موحد، انتشارات خوارزمی،

تهران، ۱۳۶۲

(۵) رک:

- نظام‌الملک، سیرالملوک (سیاست‌نامه)، به اهتمام هیوبرت داکر، شرکت انتشارات عملی و فرهنگی،

تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۴، ۲۰۱-۲۱۰

- جویی، تاریخ جهانگشا، ۱۳۲۷، ج ۲، ۱۲۰

منابع و مأخذ

- ابن اثیر، عزالدین علی، کامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه ابوالقاسم حالت،
موسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، تهران، ۱۳۵۵، ج ۲
- ابن بطوطه، سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب،
تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۹
- ابن القوطی، ابی الفضل عبدالرزاق، الحوادث الجامعه والتجارب النافعه فی المائه
السابعه، مطبعه فرات، بغداد، ۱۳۵۱
- ابو عمر عثمان منهاج الدین سراج جوزجانی، طبقات ناصری، تصحیح عبدالحمی
حیبی، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۲، ج ۲
- السبکی، تاج الدین ابی نصر عبدالوهاب بن علی بن عبدالکافی، طبقات الشافعیه
الکبری، تحقیق محمود محمد الطناحی و عبدالفتاح محمد الجلو، حلب، مطبعه
عیسی البابی الحلبی و شرکاء، ۱۳۸۳/هـ / ۱۹۶۴ م
- العزاوی، عباس، تاریخ العراق بین اختلالین، قم، منشورات الشریف الرضی،
۱۴۱۰/هـ / ۱۳۶۹ ش، ج ۱
- الفسائی، الملك الاشرف، المسجد المسبوک والجوهر المحکوک فی طبقات الخلفاء
و الملوك، تحقیق شاکر محمود النعم، بغداد، دارالبیان، ۱۳۵۹/هـ / ۱۹۷۵ م
- اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مغول، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۵
- بارتولد، و.و، ترکستان نامه (ترکستان در عهد مغول)، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات
آگاه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۶، ج ۲
- بیانی، شیرین، دین و دولت در ایران عهد مغول (از تشکیل حکومت منطقه ای مغولان
تا تشکیل حکومت ایلخانی)، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۶، ج ۲
- تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعرای بهار، انتشارات پدیده (خاور)، تهران، چاپ
دوم، ۱۳۶۶
- جمال الدین محمد بن سالم ابن واصل، تاریخ ایوبیان (مفرج الکروب فی اخبار
بنی ایوب)، تصحیح حسین محمد ربیع، ترجمه پرویز اتابکی، تهران، انتشارات و

آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹

- جوینی، علاءالدین عظاملک، تاریخ جهانگشا، تصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی، انتشارات بامداد و ارغوان، تهران، چاپ سوم، ۱۳۲۷، براساس چاپ بریل، لیدن،

۱۳۵۵هـ / ۱۹۳۷م

- حائری، عبدالهادی، ایران و جهان اسلام (پژوهش‌های تاریخی پیرامون چهره‌ها، اندیشه‌ها و جنبش‌ها)، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۸

- خنجی اصفهانی، فضل‌الله بن روزبهان، سلوک الملوک، تصحیح محمد علی موحد، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۲

- خواندمیر، تاریخ حبیب‌السیر، زیر نظر دبیرسیاقی، کتابفروشی خیام، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۲

- سعدی، مشرف‌الدین مصلح بن عبدالله شیرازی، کلیات شیخ سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران، کتابفروشی و چاپخانه محمدعلی علمی، ۱۳۳۶

- مرتضوی، منوچهر، مسایل عصر ایلخانان، انتشارات آگاه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۰
- مستوفی قزوینی، حمدالله، تاریخ‌گزیده، تصحیح ادوارد براون، انتشارات دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۱

- میرخواند، میرمحمدبن سیدبرهان‌الدین خاوندشاه، تاریخ روضة الصفا، انتشارات کتابفروشی‌های مرکزی، خیام و پیروز، ۱۳۳۹، ج ۵

- نسوی، شهاب‌الدین محمد خرندزی زیدری، سیرت جلال‌الدین منکبرنی، تصحیح مجتبی مینوی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۵

- ویلتس، دوراکه، سفیران پاپ به دربار خانان مغول، ترجمه مسعود رجب‌نیا، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۵۳

- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، انتشارات اقبال، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۷

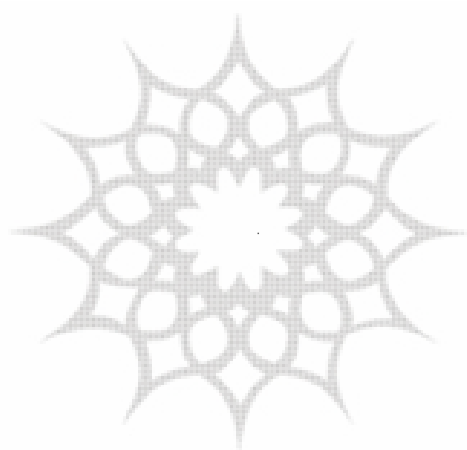
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله، تاریخ مبارک غازانی، تصحیح کارل یان، مطبعه استفن اویستن در هرکفورد، انگلستان، ۱۳۵۸هـ / ۱۹۴۰م

منبع و مأخذ انگلیسی

- Woodman Cleaves, Frances, **The Secret History of The Mongols** Vol. 1, London, Harvard, University Press, Chambridge, Massachusetts, 1982.



شعبه‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو فرهنگي
پرتال د جمع علومو او انساني